

## اعاده دادرسی

با اشاره به مواد ۵۹۱ و ۶۱۱ قانون آئین دادرسی مدنی و ماده ۴۶۶ قانون آئین دادرسی کیفری مواد فوق و اجازه اعاده دادرسی نسبت با احکام قطعی صادر از محاکم مدنی و کیفری قواعد استثنائی و فوق العاده است که قانونگذار برای جبران حق محکوم علیه دادنامه قطعی مقرر داشته نهایت طریق مزبور از طرق فوق العاده اجرای عدالت و بر اساس مقاصد عالیه است که حقوقدانان جهان از نظر تأثیر سوء و اجتماعی ناشی از صدور حکم مخالف واقع و عدالت مخصوصاً در امور کیفری قائل گردیده و البته طریق مزبور مانند فرجام از طرق فوق العاده دادرسی میباشد. با این تفاوت که فرجام از طرق فوق العاده عادی و عام و اعاده دادرسی از طرق فوق العاده استثنائی و خاص بوده و علت اینکه حقوقدانان با وجود طرق فوق العاده عادی - طریق استثنائی خاص را قائل گردیده که فلسفه آنرا بطور اجمال ذیلاً توضیح داده و علت اساسی و رکن اعظم آن در دعاوی مدنی برای آنست که در دیوانعالی کشور ابراز دلایل جدید ممنوع و دیوانعالی کشور به ماهیت رسیدگی ننموده و ممکن است بسبب عدم دسترسی به دلایل در دادگاه بدوی و پژوهشی یا بجهت دیگری حکمی بطور قطعی (مواد ۴۷۶ و ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی) صادر گردیده و بدلائل و مطالب ماهوی مستدعی رسیدگی نشده و یا در امور کیفری نیز در محکومیت متهم و تعیین میزان مجازات اشتباه شده باشد که بحث تفصیلی در مورد جهات و مواعد و تأثیر اعاده دادرسی محتاج به تدوین کتاب یا رساله‌های مطول و متعدد بوده و انجام این مقصود بوسیله مجله محترم کانون وکلاء که باید مسائل فشرده و خلاصه باشد جایز نیست و از اینجهت برای احتراز از تطویل و ضمناً توجیه رئوس مطالب ذیلاً در باب جهات اعاده دادرسی توضیح میدهد.

س ۱ - ریشه و مبانی حقوقی اعاده دادرسی چیست و از کجا سرچشمه

گرفته .

س ۲ - وجه افتراق اعاده دادرسی احکام مدنی و کیفری

س ۳ - فلسفه وجه افتراق اعاده در اسور مدنی و کیفری

س ۴ - چه اصولی در اعاده دادرسی مدنی و کیفری باید رعایت شود

س ۵ - آیا مواد ومقررات فعلی برای اجرای عدالت واقعی کافی است .

اول - قطعاً تجویز اعاده دادرسی در دعاوی مدنی باروح قوانین تشکیلاتی

کشورهای اروپا موافق نبوده ( باین توضیح که تسهیلات اعاده دادرسی احکام

کیفری راندارد) چه قوانین آئین دادرسی مدنی وسازمان تشکیلات محاکم قضائی

بر اساس فصل خصوصت است نه احقاق حق واقعی وبا حفظ اینمقدمه فائل شدن

سه مرحله رسیدگی در دعاوی مدنی برای آنست که حداکثر بررسی و دقت در

مورد دعاوی بعمل آمده وبا ابرام حکم در دیوانعالی کشور فرض قانونگذار بر آنست

که حکم نهائی صادره بمقتضی موضوع بوده واحترام احکام صادره از عالی ترین

مرجع قضائی ایجاب می کند که محکوم علیه به آن تسلیم و اجراء شود چون

قانونگذاران علاوه از ادله واسناد معتقدآنند که خود رسیدگی سه مرحله واحکام

صادر از دیوانعالی مافوق هرگونه سند ودلیل بوده و چنانچه بخواهند بطور

عام وبلاشرط اجازه اعاده دادرسی دهند سن غیر مستقیم باعتبار احترام نهائی

قوه قضائی سکته وارد شده در صورتیکه احکام مزبور شایان احترام واجراء بوده و

امتناع از اطاعت احکام صادره خللی به استقلال مبانی قضائی وارد میشود و بهمین

جهت است قانونگذار در مورد اعاده دادرسی احکام مدنی بقدری دامنه را محدود

نموده که تقریباً استناد از طریق اعاده دادرسی دعاوی مدنی مشکل وکمتر اتفاق

افتاده که محاکم دادخواست را قبول وحکم صادر نماید والبته از جهت مدت و

اعاده دادرسی مواد مربوطه ابهام واجمالی داشته وحتی از لحاظ جهت عقیده دارم

قانون محتاج اصلاحی میباشد که بعداً در قسمت ۵ توضیح خواهیم داد .

دوم - در پاسخ سؤال دوم - مقدمه - البته وجه افتراقی در مورد اعاده

دادرسی مدنی و کیفری چه از نظر مدت وجه از لحاظ تشریفات وجود دارد و بهمان

مقدار که قانونگذار استفاده از طریق اعاده دادرسی را در اسور مدنی سوعد ومحدود

وموکول به جهت یا جهات ودلائل جدید وحادث بعد از حکم نموده بالعکس در

مورد امور کیفری بدون مدت ونا محدود دانسته از لحاظ جهات ودلائل نیز محدود

به دلیل جدید و حادث قرار نداده و خلاصه برای محکوم علیه بسط ید فائل شده

وفلسفه این وجه افتراق سببتمی بر مقاصد بزرگی است که حقوقدانان جزاء بر اساس

اصل برائت - دامنه تجدید رسیدگی را محدود نکرده‌اند - و قطعاً ریشه و سبب اصلی اعاده دادرسی در امور کیفری از قواعد و اصولی است که بانی آن حقوق جزای قرون اخیر کشورهای اروپا بوده و با توجه به عبارت وسیع شق ۳ و ۴ ماده ۶۶ و قانون آئین دادرسی کیفری برسیاید استنباط میشود - بهمان نسبت که در امور مدنی قانون گذاران قائل با احترام احکام مدنی و اجرای آن داشته‌اند بالعکس در امور کیفری قائل به حداکثر ارفاق نسبت به محکوم علیه کیفری بوده و معنأ تجدید رسیدگی را ولو چندین بار با مصالح اجتماعی مضر ندانسته شاید بالاخره بی گناهی متهم ثابت یا لااقل از نظر میزان مجازات تقلیلی حاصل شود - چه اغلب اتفاق می افتد که صدور یک حکم مجازات قابل خرید یا اضافه شدن یکروز مجازات سوابقی برای محکوم علیه ایجاد نموده و یک حکم ۶۱ روز حبس غیر قابل خرید زندگی یک نفر را واژگون نموده و اگر مستخدم دولت باشد برای ابد از صحنه زندگی اجتماع طرد نموده و اطفال و فرزندان او را بدبخت و به فساد کشانده و در حقیقت دفع فاسد به افساد میشود در صورتیکه یکی از دانشمندان حقوق جزا می گوید صد نفر مقصر نبرئه شود ضرر آن بمراتب کمتر از یک نفری است که بدون جهت محکوم و یا حداکثر ارفاق درباره اش رعایت نشده باشد و بهمین جهت است در تمام جرائم ( غیر از سرقت و منافیات عفت) در صورت گذشت زیان دیده قائل به دیه و عفو شده و فکر می کنم چنانچه جامعه بخواهد از فساد و تکثیر جرایم جلوگیری نماید. صلاح آن پیروی از حقوق مدون در این زمینه و توسعه ماده ۲۷۷ قانون کیفر همگانی بوده و فرض شود در این باب فقط نظرش ارفاق به مجرم بوده و لاغیر بلکه صدها جهت و فلسفه اجتماعی و اقتصادی داشته بالاتر از تمام محسنات. جلوگیری از توسعه نفاق و کدورت بین افراد و خانواده‌هاست - چه فرضاً محمد در اثر عمد یا اشتباه مشکوک عمد چشم رضا را ناقص یا کور نمود - قصاص و کور کردن چشم رضا جبران زیان محمد را نکرده بلکه دو نفر ناقص به جامعه اضافه نموده و چه بسا شعاع این کدورت جرائم و وقایع ناگوارتر بار آورده تا چه رسد باینکه مجازاتهای امروز یعنی حبس و زندانی ساختن یک نفر برای ارتکاب یک چک و هزار تومانی بمدت ۵ سال نه فقط زیان شاکی خصوصی را تدارک نمی کند بالعکس یک نفر را تا ۵ سال از فعالیت و گردش نیروی فعاله محروم ساخته و دولت طی ۵ سال باید لااقل ده هزار تومان هزینه زندانی سزور را بپردازد که توجیه و تفصیل مطلب را به مقالات مندرجه در شماره ۹۰ و ۹۱ مجله

کانون و کلا معطوف و از تفصیل جهات دیگر اسساک میشود .

سوم - در قسمت اول و دوم بطور کلی در اطراف محدودیت اعاده دادرسی نسبت به احکام مدنی و کیفری توضیح داده و ذیلا بطور اجمال چند اصلی که وجه افتراق بین احکام مدنی و کیفری را توضیح میدهند -

الف - در مورد استفاده از طریق اعاده دادرسی مدنی چند شرط و قید مقرر گردیده که در مورد احکام کیفری وجود ندارد

۱ - مدت ۲ محدود ساختن استفاده ۳ جهت یا جهات جدید و حادث بوده و در پرونده اصلی مورد بحث قضاوت واقع نشده باشد .

بعلاوه در مورد مبدء مهلت عده از قضات عقیده دارند که مبدء مزبور از تاریخ ابلاغ حکم پژوهشی شروع شده و آنرا حکم قطعی تلقی می نمایند در صورتیکه بنده فکری کنم منظور قانونگذار از حکم قطعی ؛ احکام پژوهش نبوده - و بلکه نظر مقنن در این مورد به احکام قطعی مندرجه در مواد ۴۷۶ و ۴۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی بوده که دادگاه بدوی یا پژوهشی حکم خود را منطبق با مواد مزبور و قطعی تلقی نموده و باب رسیدگی در مرحله بالاتر را برای محکوم علیه مسدود دانسته و احتمالا این تشخیص مورد تأیید مرحله بالاتر واقع شود - بعلاوه هرگاه فرض شود منظور قانونگذار حکم پژوهشی قابل فرجام است - چند اشکال حقوقی ظاهر خواهد شد .

اول - آنکه اعاده دادرسی از طرق فوق العاده و غیر عادی دادرسی بوده و تا وقتی که طریق فوق العاده عادی ( فرجام ) مسدود نشده ظاهراً استفاده از طریق فوق العاده غیر عادی صحیح نیست .

دوم - با توجه به قانون تشکیلات و با اشاره به ماده ۲۲ قانون ثبت و آئین نامه قانون مزبور احکام پژوهش قابل اجراء است و نمی توان گفت قطعی است - حکم قطعی که منطبق با معنی لغوی عبارت و همردیف اصول باشد - عبارت از حکمی است که تمام مراحل ثلاثه را پیموده و محکوم علیه را از استفاده طرق عادی مایوس نموده باشد .

سوم - هرگاه مبدء مهلت از تاریخ ابلاغ حکم ( شهرستان - یا استان ) فرض شود اشکال دیگری ایجاد خواهد شد بر اینکه هرگاه مستدعی اعاده امکان و دلیل داشته که بتواند حثانیت خود را اثبات کند . مثلا به حکم دادگاه شهرستان بخواهد تقاضای اعاده ظرف ده روز نماید . با توجه به ماده ۹ . ۵ قانون آئین

دادرسی مدنی باب توسل به طریق عادی طی ده روز برای او مفتوح بوده و ضرورت ندارد با پرداخت سه برابر هزینه به طریق اعاده توسل جوید - توسل به طریق اعاده منوط و مشروط به انسداد باب عادی - پژوهش - فرجام بوده تا وقتی که بحکم نهائی محکوم نشود - توسل به طریق اعاده مصداق ندارد .

چهارم - جهت یا جهات اعاده ممکن است مدتها بعد از ابرام حکم در دیوان عالی کشور ایجاد یا تحصیل شود .

بنابراین میتوان استدلال نمود مقصود قانونگذار در مورد مدت و سبب از تاریخ حکم قطعی - احکام مندرجه در مواد فوق و در فرض آنست که در موقع ابلاغ حکم قطعی دادگاه بدوی یا پژوهش در اختیار مستدعی اعاده بوده باشد که چون بحث در این موضوع طولانی و مقصود از بیان وجه اشتراک و افتراق استفاده از اعاده دادرسی در احکام مدنی و کیفری بوده به همین مقدار قناعت میشود .

و اما در مورد استفاده از اعاده دادرسی در امور کیفری نه فقط هیچیک از قیود و شروط مذکور وجود ندارد بالعکس تا وقتی که احکام کیفری مشمول سرور زمان اجرائی نشده و ضمانت اجرائی و آثار تبعی آن علیه محکوم علیه وجود دارد و قانونگذار با اجازه استدعای اعاده ولو چندین دفعه داده و حتی از توجه به عبارت شق ۳ و ۴ ماده ۴ و ۵ قانون آئین دادرسی کیفری - ( غیر از مورد ۱ ماده مرقوم ) ممکن است - جهت یا جهات جدید و یا قدیم بوده و حتی انشاء رأی شده باشد مثل اینکه متهم مشمول تخفیف بیشتر و تقلیل مجازات از حیث درجه بوده ولی تخفیف سزبور منظور نگردیده و به مجازات ۱ - ۶ روز حبس غیر قابل خرید محکوم شده باشد .

صحیح است که فاصله یک روز و ظاهراً قابل اهمیت نیست اما همین یکروز اضافه اثرش در زندگی اجتماعی یک بی گناه بیشتر از صدها هزار تومان احکام قطعی مدنی است - چه بسا یک فرد متمکن بتواند یک محکومیت مدنی صد هزار تومان را ولو باطناً صحیح نبوده تحمل کرده و گناه آنرا بر خود حمل و قبول نماید چون برای درخواست پژوهش یا فرجام خودش غفلت کرده با رضای خاطر حکم را اجراء کند - ولی قبول یک محکومیت ولو خلافی را با اقتضای وضع اجتماعی غیر قابل تحمل بداند - از این جهت است که قانونگذار استفاده از طریق اعاده در امور کیفری را محدود و مقید نموده و حتی از توجه به سایر مواد ( موارد تعلیق - عنو مشروط -

عفو عفو مطلق - عفو نسبی) و هم چنین طرق اعاده حیثیت بر سی آید قانونگذاران به اهمیت و تأثیر احکام کیفری توجه داشته و حتی المقدور سعی نموده اند که (افراد پاک جامعه بیشتر باشد) و دهها فلسفه و فایده اقتصادی و اجتماعی دیگر - در مورد اسماک و احتیاط نسبت به اجرای احکام کیفری وجود دارد که از تفصیل آنها اسماک میشود.

چهارم - در زمینه پاسخ به سئوال چهارم - احتیاج به بحث و تفصیل زیادی نداشته و بطور کلی جواب این قسمت را میتوان از توضیحات فوق استخراج و به صراحت احکام مواد مربوطه محول ساخت

قسمت پنجم - در مورد س ۵ - مقدمه - و اینکه آیا مقررات فعلی اعاده دادرسی کافی برای تأمین عدالت واقعی و جلوگیری از هرگونه مسامحه و غفلت ذی حق در جریان دادرسی اصلی یا بسبب سوء جریان دادرسی اصلی حاصل شده کافی میباشد یا خیر ناچار از توضیح مشروحی است تا با طرح توضیحات مورد نتیجه معلوم شود و لذا ذیلا موارد اعاده دادرسی مدنی و کیفری را بطور مجزا مورد بحث قرار میدهد ولی قبل از بحث تفصیلی و تفکیکی بیان یک مقدمه لازم است بر اینکه مجموع قوانین تکلیفی و تصمیمی خصوصاً در قسمت مربوط به نحوه دادرسی و امثال آن ابدی نبوده بلکه قسمت عمده آن آزمایشی و قسمتی باقتضای زمان و مکان تدوین گردیده نهایت اینکه پیوسته چند اصل مهم در مقام تدوین قانون مراعات میشود ۱- توجه به قوانین هم شکل قبلی ۲- هم آهنگ ساختن قانون جدید با قانون قدیم از جهت جلوگیری از تعارض - در مورد اعاده دادرسی بویژه احکام مدنی این اشکال وجود دارد - چه :

مواد ۹۱ و ۹۸ و قانون آئین دادرسی مدنی عبارت از همان مواد است که در شهریور ۱۳۱۸ به تصویب رسیده در صورتیکه بعداً اصلاحاتی در قانون آئین دادرسی مدنی شده که اهم آنها یک درجه شدن رسیدگی در مرحله پژوهش میباشد. در صورتیکه خود این مطلب از نظر اصول با توجه به شق ۷ ماده ۹۲ و شایان تامل است برای اینکه عرگاه در زمان حکومت مقررات سابق دلایل مستدعی در دسترس نبود این امکان داشته که با دو درجه بودن رسیدگی در مرحله پژوهش فرصت تحصیل دلایل در مرحله دوم بدست آید و در مرحله و اخواهی با ابراز دلایل مزبور حقانیت خود را ثابت نماید ولی با مقررات فعلی و اینکه در مرحله

فرجام ابراز دلیل قابل قبول نیست و لذا ممکن است اشخاصی بدون جهت محکوم شوند از آنجهت و بجهت دیگری که توضیح میشود اقتضا دارد در مقام تجدید نسبت بقانون آئین دادرسی مدنی در باب مواد اعاده دادرسی توجه شود.

با فراغت از مقدمه فوق اینک به بحث نسبت به مواد سی پردازد.

الف - ماده ۵۹۱ و ۵۹۳ - از دو ماده سرقوم بعضی چنان تصویری کنند که سبده اعاده از تاریخ ابلاغ حکم بدوی حضوری و یا حکم پژوهش حضوری قابل فرجام بوده و با تقدیم دادخواست فرجامی و ابرام حکم در دیوانعالی کشور امکان استفاده نیست. در صورتیکه با توجه به تبصره ماده ۵۹۱ - منظور قانونگذار این نبوده بلکه مقصود از حکم قطعی - احکام مندرجه در مواد ۴۷۶ و ۵۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی میباشد - یعنی دادگاه شهرستان حکم خود را بر طبق ماده ۴۷۶ قطعی تلقی نماید. والا هرگاه غرض قانونگذار حکم حضوری دادگاه شهرستان بوده - دیگر ضرورت و احتیاج ندارد محکوم علیه استدعای اعاده دادرسی نماید بلکه در ظرف مدت ده روز دادخواست پژوهش داده و طبق ماده ۵۹۰ - دلایل خود یا جهات دیگری بر حقانیت خود دارد در مرحله پژوهش عنوان می کنند و اما در مورد اعاده دادرسی نسبت به احکام قابل فرجام - هنوز که تکلیف پرونده در دیوانعالی کشور روشن نشده و ابرام نگردیده - اعاده دادرسی مصداق ندارد و غرض قانونگذار از حکم حضوری پژوهشی و شروع سبده از تاریخ ابلاغ احکامی است که دادگاه پژوهشی آنها قطعی و غیر قابل فرجام تلقی نموده ( ماده ۵۲۲ ) و ذیحق از توسل بطریق عادی محروم باشد - فلذا احکام قابل پژوهش و فرجام مشمول ماده ۵۹۳ نبوده و مدت مقرر در ماده نامبرده شامل احکام قطعی است که برابر ۴۷۶ و ۵۲۲ صادر شده والا احکام غیر قطعی مشمول پژوهش و فرجام تابع ماده مزبور نبوده و مهلت استدعا همانطوریکه مواد ۵۹۵ و ۵۹۶ مقرر داشته تابع مدت های مقرر در آن مواد و در مورد سایر جهات تابع مقتضیات مورد و بالاخره بعد از صدور حکم نهائی میباشد.

ب - با اشاره به مواد ۲۱ و ۷۳ قانون ثبت - مواد ۳۰۳ و ۴۰۴ - شایان توجه و تجدید نظر است - چه اجرای احکام نسبت به اموال منقول و تعهدات شاید اشکالی نداشته و با فسخ دادنامه بدوی اعاده آثار اجرائی محال نیست اما با اجرای حکم بدوی و صدور سند مالکیت و ثبت در دفتر املاک اعاده آثار آن محال

بوده بویژه اینکه ضمن تدوین قانون ثبت که از قوانین اروپا اقتباس شده چند اصل که در قوانین سزبور وجود دارد بجهت یا جهاتی مورد توجه واقع نشده و سن جمله از اصول آنکه - با انقضای مدت اعتراض و انجام تشریفات سند مالکیت صادر میشود ولی در صورت ظهور شرایطی که سن جمله احکام مجاکم قضائی است امکان اصلاح سند مالکیت را قائل شده نهایت در مورد منافع و اجرت المثل برای دارنده سند مالکیت حقی قائل شده‌اند. خلاصه این نکته باید توجه شود براینکه فرضاً با حکم بدوی سند مالکیت بنام محکوم‌له صادر گردد و با تقدیم اعاده دادرسی موردرا فروخته و در واقع ذیحقی در مقابل سند مالکیت و عمل انجام شده واقع شود.

ج - مسئله دیگری در مقام تجدیدنظر نسبت به قانون دادرسی مدنی شایان توجه است. اینکه با سازمان دادسرا و دادگاه عالی انتظامی نتیجه برای ذیحقی صفر است - زیرا صدمی نود شکایات بی اساس و از صدمی ده باقیمانده چه بسا قسمت عمده باز مربوط به سامحه - غفلت شاکی در انجام تکالیف و استفاده از طرق و فرصت‌های احقاق حق بوده و محتملاً صدمی چند اشتباه قاضی باشد و چون قبول یا رد شکایت واجد هیچگونه نتیجه نبوده نه صدمی نود که بلاجهت از قاضی شکایت و وقت دستگاه انتظامی را گرفته‌اند حد و قیدی وجود دارد و نه برای صدمی چند فایده مترتب است - تا وقتی که قاضی حکم نداده که شکایت مصداق ندارد بعد از حکم هم که تعقیب قاضی اثری ندارد - بنابراین هرگاه به شقوق ماده ۵۹۲ موردی اضافه شود - نسبت به احکام قطعی پژوهشی و یا احکامی که بواسطه انتضاء مدت فرجام در دیوانعالی کشور مطرح شده چنانچه در نتیجه رسیدگی دادسرای انتظامی و حکم دادگاه انتظامی تخلف قاضی ثابت شد از تاریخ ابلاغ حکم به شاکی طی ده روز حق استدعای اعاده دادرسی داشته و ضمناً برای جلوگیری از شکایات بی اساس حد و قیدی فرض شود - هم به اعتبار احکام دیوانعالی کشور و احترام احکام صحیح اضافه شده و هم احتمالاً چنانچه حقی فوت شده باشد جبران میشود و وجه امتیاز بین قضات نیز معلوم گردیده و از سازمان دادسرا و دادگاه استفاده کامل میشود

د - ماده ۵۹۸ - علاوه از حق اعاده دادرسی اصلی - حق اعاده دادرسی تبعی بدون هیچ شرط و قید و مدت به محکوم علیه داده شده که هرگاه در دعوی جدیدی حکم قطعی قبلی مورد استناد واقع شود محکوم علیه حق داشته باشد



نسبت به حکم قطعی تقاضای اعاده دادرسی نماید و مقررات مزبور در آئین دادرسی کیفری وجود ندارد. در صورتیکه با اشاره به مواد ۴۲۴ الی ۲۶۶ قانون کیفر همگانی شعاع و ضمانت اجرائی و آثار تبعی احکام کیفری غیر از مورد حکم نسبت به پرونده‌های دیگر محکوم علیه کیفری تسری داشته و بیشتر است. با این وصف چگونه شده قانونگذار این حق را جهة احکام کیفری قائل نشده است. بنده فکرمی کنم شاید جهت این بوده. تدوین قانون آئین دادرسی و بویژه ماده ۴۶۴ قانون آئین دادرسی کیفری سالها قبل از شهریور ۱۳۱۸ و اصلاح مواد ۴۲۴ الی ۲۶۶ قانون کیفری همگانی بوده اصول پژوهش و فرجام تبعی در امور مدنی و کیفری از قواعد بعدی بوده و نسبت به مواد اعاده دادرسی کیفری تجدید نظری نشده و شاید در مقام تجدید نظر و اصلاح قانون آئین دادرسی کیفری این مطلب مورد توجه واقع شود.

### اعاده دادرسی کیفری

ماده ۴۶۴ - قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده دادرسی احکام کیفری بر خلاف اعاده دادرسی احکام مدنی نه فقط محدودیت وسعت قائل نگردیده و حتی این امکان در جهة محکوم علیه قائل شده ولو چندین دفعه تقاضای اعاده نماید از توجه به مجموع مواد ۴۶۶ الی ۴۷۲ قانون آئین دادرسی کیفری چند نکته اساسی که دلیل توجه قانونگذار نسبت به اجرای احکام کیفری استنباط میشود.

اول - سرجمع درخواست اعاده دادرسی دیوانعالی کشور قرار داده شده و جهة آنست که دیوانکشور علاوه بر اختیارات و قدرت قضائی نسبت به تمام مصالح خاص و عام امور توجه داشته و با فرض اینکه دلایل و جهات از نظر خصوص مورد کاملاً منطبق نبوده ولی تشخیص دهد. اجرای حکم صادره با مصالح عمومی منطبق نیست. اجازه تجدید رسیدگی میدهد و بهمین جهت کمتر اتفاق افتاده با تجویز اعاده دادرسی دیوان جنائی یا دادگاه استان از رأی دیوانعالی کشور متابعت نکنند.

دوم - علاوه از محکوم علیه دادستان کل نیز در مواردیکه - حکم صادره را از جهت محکومیت یا میزان آن مطابق اصول نباشد درخواست اعاده دادرسی نماید.

سوم - بر خلاف احکام مدنی به مجرد اینکه اعاده دادرسی تجویز شود - اجرای حکم متوقف میشود .

چهارم - تقاضای اعاده دادرسی در امور کیفری محدود به مدت و مفید به زمان نبود و تا وقتی که آثار اجرائی احکام کیفری باقی است - محکوم علیه حق درخواست اعاده دادرسی را دارد .

پنجم - تقاضای اعاده در امور کیفری محدود به یک نوبت نبوده و تا هر چند دفعه و تا قبل از اینکه حکم اجراء نشده یا اجرای آن خاتمه نیافته است - حق استدعا به محکوم علیه داد شده .

ماده ۶۶ و ماده ۶۹ - با فراغت از جهات و تسهیلات فوق الذکر باید دید آیا با اجرای حکم مجازات اصلی - دادنامه صادره از نظر مجازات تبعی نیز قابل قبول بوده و محکوم علیه میتواند تقاضای اعاده دادرسی از نظر مجازات تبعی تقاضای اعاده نماید یا خیر - و منظور قانون گذار از جمله ( گذاشته شده یا نشده باشد ) چه بوده و حکم مندرج در ماده ۶۶ مطلق و عام بوده یا منظور آنست که ( در صورت شروع به اجراء مجازات تمام نشده باشد ) ولی از عبارات ماده ۶۹ بر می آید که موضوع قابل تأمل بوده و جهت صراحت ماده ۶۹ و اینکه آیا اعاده دادرسی با اتمام مجازات اصلی در مورد مجازات تبعی و یا نسبت به جرمیده و ضرر و زیان شاکنی خصوصی - در مقالات بعد به تفصیل صحبت خواهد نمود .